

کو که را بخواند و آن مرد را بخار آورند وزن طعام که ساخته بودند بر او نهادند
 و خود برخاست به چهار آنکه جوع روشن میگفت و جراح نمیشد و مرد را بر همان
 بنشاند و دست و کمانه می کرد چنان می نمود که من نیز طعام می خورم تا همان
 آنچه در کمانه بود بخورد و دست بر نه چون بامداد شد این مرد انصاری میجو
 شد و با شیخ علی بن عبد الله بن محمد بن اسماعیل بن فرمود خدای تعالی
 پس دید که شمشاد و شش که میدویند بر خواند که این را بزد تعالی و بستان او
 فرستاده بود و بگویند و علی بن الغنیم هم در میان هم حصا صد که میگو
 معان را بر خود گیرید بدین داریه و اگر شما که ستمشید و روایت کن از اهل کاشان
 که او گفت من شما را بجزایر خضاد هم هر چند که بهشتیان به خلاف آن
 بوده اند یکی آنکه شمشاد تقصیر است که در فریضه هارست افروزان خود را که ایشان
 غم تقصیر فضایل خود در دنیا دیگر چون کنان کنان از خدای تعالی خدان
 که ایشان را باین یغنی طاعتها رسیدند سیم آنکه شمشاد از حرام جندان
 دست باز دارند که ایشان از حلال دست باز داشتند چهارم شما
 برادران و دوستان خود چندان شفقت کن که ایشان را با دشمنان
 خود در دنیا و روایت کنند که روزی سه تن بر عیسی صلوات الله علیه

بگفتند

بگفتند عیسی صلوات الله علیه گفت امروز این سه مردمان که میروند یکی را
 اجل فرا خواهد رسید و عیسی علیه السلام آن سخن را از آن میگفت که جبرئیل علیه السلام
 او را خبر نموده بود بدان چون شبانگاه نزد آن پیرستان باز آمدند با شش تن
 عیسی صلوات الله علیه بر عیسی بنیشت از این حال پرس چون شش تنها اینهمه بنشینند
 از میان یک بنشیند ماری سه تن کس بیرون آمد عیسی علیه السلام مرا کس را گفت
 ای مرد امروز چه کردی از یکی آن مرد گفت ای شیخ خدای ندانم نیکی که کرده ام که آنکه
 بنزد من نماند بود خوشگ و سیاه از من سوال کرد و من آن را بدو دادم عیسی صلوات
 الله علیه و السلام گفت بدان صدقه که دادمی آن را صعب از تو بگفتند
 و دیگر را اخبار آمدند که وقتی که داری از آن جوئی می آمد با شش تن جامه عیسی صلوات الله
 فرمود که نه این میا و این شش تن جامه که بر داری بکنی که کا ذریه نزد عیسی علیه السلام
 آمد و آن با خود آورد عیسی علیه السلام فرمود از یکدیگر جدا کن چون از یکدیگر جدا کرد
 ماری سیاه دیدند که در میان جامه بود و در میان آنکه این بود عیسی علیه السلام
 گفت ای ماری سیاه گفت بشک ای شیخ خدای گفت نه ترا فرستاده بودند که
 این را در آن کس که گفت که و لیکن در آن حال که من خود گفتم که او را ملاکتم
 راه که بسوی او آمده و از طعام خواست و سینه داشت هر سه آن را بگفتند